

● گفتگو با استاد اسماعیلی، نوازنده چیره دست تنبک موسیقی و تهذیب نفس

دارد که اگر انسان آنها را بیاموزد، هنرش جلوه می‌کند. بعد از این که مدتی خدمت استاد بودم، استاد مرا به هنرستان معرفی کردند و بعد برای کار به وزارت فرهنگ سابق. آن موقع در ارکستر کار می‌کردم و گروه ضرب هم داشتم. همان موقع بنده با ارکستر آقای گلپایگانی شروع به کار کردم. آقای گلپایگانی دانشجوی مدرسه موسیقی بود و لیسانسش را هم گرفته بود البته خودش ارکستر داشت و خیلی هم با استعداد بود، خدا رحمتش کند. بعد با ارکسترهای متعددی کار کردم و از آن موقع به بعد مرتباً با استاد یاپور کار می‌کردم. البته استثناً با گروه‌های دیگری هم برای ضبط برنامه‌ها همکاری داشته‌ام.

...بله، استاد تهرانی حقیر را برای آموزش تنبک به هنرستان موسیقی معرفی کردند. چون ایشان به علت بیماری که داشتند نمی‌توانستند زیاد به مدرسه بیایند و تدریس کنند. وقتی که من به هنرستان رفتم، کلاس ضرب فقط دو تا شاگرد موسیقی داشت. البته کلاسهای دیگری هم بود. ولی برای یاد گرفتن تنبک فقط دو نفر به هنرستان می‌آمدند. ۲۰ سال تمام در آن مدرسه تدریس کردم و شاگردهای بسیاری تربیت کردم و الحمدلله به لطف خدا موفق هم بودم. شما خیال نکنید هر کس هنری دارد، مال همین دوره است. هر کس هر چیزی که دارد، از بای قنداق دارد! هنر چیزی نیست که بتوان به طور تصنعی در کسی ایجاد کرد. آقای تهرانی رحمه‌الله علیه می‌گفتند: ضرب آن ور عدد یک بوده و من آوردم گذاشتن این ور! واقعاً هم همین کار را کرد ولی حقیر ادامه راه استاد را خیلی جدی گرفته‌ام. در همان موقع که به هنرستان رفتم با وجود آنکه شاگردی در کار نبود افتخار فعالیت کردم که بسیاری از دیگران در هم به این ساز علاقمند کردم. یعنی در همان موقع تقریباً سی نفر بودند که هم ضرب می‌زدند و هم دایره. یادهست یک روز در ایوان هنرستان مشغول استراحت بودم که یکی از دانش‌آموزان گفت: «بابا کی کلاس «تنبک» می‌رود!» وقتی که این حرف را شنیدم، گفتم: «حالا به شما نشان می‌دهم که کی کلاس تنبک می‌رود!»

پس از چندی اوضاع به گونه‌ای شد که برای آموزش تنبک باید از ۶ ماه پیش وقت می‌گرفتند. به هر حال لطف خداوند بود که همه به اهمیت این ساز پی ببرند. مثلاً نواختن تنبک را با یکی از اشعار مولوی در نظر بگیرد. می‌توان شعر مولوی را هم با ریتمی خواند که حالت رقص و فساد در آدم ایجاد کند و همچنین می‌شود آن را با ریتمی خواند که در انسان حالت غم به وجود آید. پس کسی که دست به ساز می‌برد، باید مطهر باشد تا بتواند به تطهیر جامعه کمک کند. یعنی هر چیزی در این عالم دو مقوله دارد. یکی مقوله ظاهر و دیگری باطن. اما اصل، باطن مسئله است. من فقط خواهش می‌کنم هر چه واقعیت است، همان را بنویسید. نمی‌خواهد چیزی اضافه کنید. آنچه را که حق است بنویسید. ناهق هم اگر بنویسید سر خودتان را کلاه گذاشته‌اید. آنچه را که من عرض می‌کنم به مرتضی علی قسم از وجودم عرض می‌کنم. اصلاً دلم نمی‌خواست برای مطرح کردن من به اینجا بیایید، چون اهل گفتن نیستم و نمی‌خواهم هم باشم....

علاقه داشتم. چون دایی بنده موسیقی‌دان بود، به نام مرتضی گرگین زاده. ایشان مرا تشویق کردند و من از طریق ایشان تشخیص دادم که ذوق این کار را دارم و واقعاً هم به موسیقی علاقمند بودم و تقریباً در سن ۱۷ سالگی حرفه‌ای بودم و مرتب کار می‌کردم.

□ از آغاز هم با تنبک شروع به نوازندگی کردید؟
■ حرفه من در زدن ساز «قره‌نی» بود که فرنگی‌اش می‌شود «کلارنت». چون دایی‌ام «کلارنت» می‌زد، براین شدم که از نظر فنی با این ساز آشنا شوم و مدت هشت سال به کنسرواتور موسیقی خدمت آقای غریب می‌رفتم برای آموزش این ساز. ایشان رئیس هنرستان موسیقی بودند و به من پیشنهاد کردند که ضرب زدن یاد بگیرم و گفتند حالا که قره‌نی خوب می‌زنی، برو ضرب زدن هم یاد بگیر. من هم گفتم که اصلاً این کار را به خاطر آن کار انجام دادم و نه آن را به خاطر این! اصولاً ریتم در وجود هر انسانی هست، منتهی یک کسی به آن توجه می‌کند و پرورشش می‌دهد و دیگری این کار را نمی‌کند. خلاصه کلام: مدت ۳۰ سال به موسیقی خدمت کردم. به استاد خدمت کردم.

علتش هم عشق بوده و پس. عشق هم چیزی نیست که کسی بتواند توضیح بدهد که چرا و چقدر عاشق کسی یا چیزی است. چون عشق درجه ندارد مگر شما می‌توانید بگویید که من مثلاً ۵۰ درجه عاشقم یا ۲۰۰۰ درجه. نه تا خودت عاشق نشوی، تا در وجود خودت عشق پیدا نشود، نمی‌توانی عشق را بفهمی.

□ علت عاشق ز علتهای جداست
عشق اضطراب اسرار خداست...

■ بله! نمی‌شود! آدم باید عاشق بشود تا بفهمد عشق چیست؟ مثلاً اگر من ۳۰ سال است که ضرب می‌زنم، علتش فقط عشق است و پس. یکی از افتخارات بنده حقیر این است که تا آخرین لحظه با استادم بوده‌ام، یعنی از همان آغاز که خدمتشان مشرف شدم تا موقعی که ایشان از دنیا رفت، من با ایشان بوده‌ام. حتی شهادتینش را هم من در گوشش خواندم. به نظر من شاگرد باید این طور باشد. نه اینکه چهار یا پنج سال بروی پهلوی یک نفر و نواختن یک سازی را یاد بگیری و بعد بروی پی کارت. ساز زدن هزار بعد

□ استاد اسماعیلی، می‌دانید که این روزها با وجود آن که بازار موسیقی بسیار داغ است و غالب جوانان ما برای فراگیری یکی از آلات موسیقی به مرکز حفظ و اشاعه و سایر کلاسهای موسیقی روی می‌آورند، استقبال از تنبک چندان چشمگیر نیست، حداقل به پای تار و سه تار و سنتور نمی‌رسد. اما قبل از اینکه به این مسأله بپردازیم، می‌خواستیم از خودتان بپرسیم که چرا میان این همه آلات موسیقی تنبک را انتخاب کرده‌اید؟

■ فرموده‌اند:

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

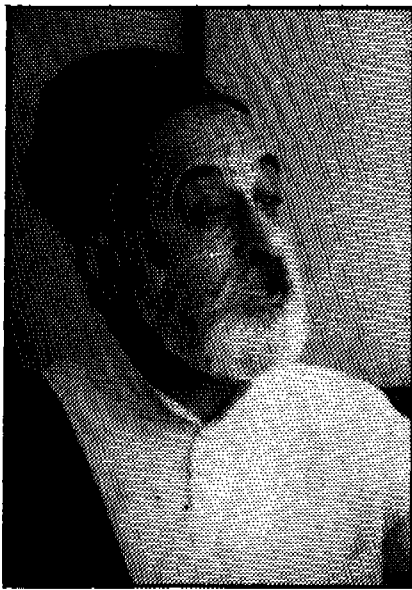
چراغ دل به نور جان برافروخت

طبق معمول این سؤال را از هر کس که بکنند می‌گویند: از کودکی به این رشته علاقه داشتم. طبیعی است، هر کسی از کودکی به چیزی علاقه دارد و به این راه کشیده می‌شود. ولی حقیر به این راه کشیده شدم، چون ریتم را اصل کون و مکان می‌دانم هیچ چیز در این عالم بدون ریتم حرکت نمی‌کند. اگر چیزی بدون ریتم حرکت کند، وضع جهان به هم می‌خورد و اگرچه این ساز از نظر قد و اندازه نسبت به سازهای دیگر کوچکتر است ولی چون در خود ریتم دور می‌زند،

حقیر بر این شدم که دنبال این ساز بروم و تا آنجا که خدا عنایتی بکند، بتوانم فعالیتی بکنم. البته بزرگان این کار را کرده‌اند. اگر مثل آقای علی تهرانی، بتوانم این ساز را به یک جایی برسانم تا توجه علاقمندان به این ساز بیشتر بشود بسیار خوب خواهد شد. حقیر، استادی را در شاگردی می‌بینم، یعنی اگر کسی توانست شاگرد خوبی بشود به مقام استادی می‌رسد. اگر نه، کلمه استادی را این روزها مطرح کردن و به هر کسی گفتن، چندان افتخاری نیست. اگر کسی توانست طلبه خوبی باشد، مطیع باشد، استاد خوبی هم حتماً خواهد بود. چنانکه خود حقیر هم این کار را کرده‌ام. موسیقی دانه‌های مملکت می‌دانند که مدت ۳۰ سال شاگردی کردم.

□ یعنی از چند سالگی؟

■ تقریباً از ۱۶ سالگی. از بچگی به موسیقی



■ اگر بخواهیم سلورا که در قالب ریتم است، در ضرب تجربه کنیم، باید مؤانست بیشتری با آن داشته باشیم.

■ موسیقی امروز غرب، ابتذال جامعه غرب را تصویر می کند.

■ اگر توانستی با موسیقی نفس مطمئنات را قوی کنی، این موسیقی الهی است و گرنه شیطانی است.

■ هنر چیزی نیست که بتوان به طور تصنعی در کسی ایجاد کرد.

کردند. به لندن هم رفتیم در آلبرت هال لندن هم برنامه داشتیم.

در نیویورک هم کاش بودید و می دیدید. به خدا اغراق نمی کنم، مردم زاروزار گریه می کردند. در واقع ما حکم سفیرانی را داشتیم که بوی وطن را برای آنها به ارمغان برده بودیم. در نیویورک در آکادمی بروکلین خانمی که رئیس کنسرواتوار بود بعد از اجرای برنامه به من گفت: موقعی که شما می نواختید پاهایم می لرزید و قلمم داشت از جا کنده می شد. در آنجا از ما برای اجرای برنامه دعوت های زیادی شد. ولی آقای پایور قبول نکردند. چون گفتند نمی خواهیم سفر ما جنبه تجارتي پیدا کند و طبق قرار عمل می کنیم و در همان چند جایی که از قبل دعوت شده بودیم، برنامه اجرا می کنیم و بعد به وطنمان برمی گردیم.

■ استاد در زمینه تعلیم این ساز به طور مشخص چه فعالیت هایی کرده اید؟

■ الان ۳۰ سال است که در این راه ریش سفید کرده ام. ۳۰ سال تجربه را که نمی خواهم بیرم زیز خاک؟! این تجربه را باید به دیگران انتقال بدهم. الان در منزلت تعلیم ساز می دهم.

■ چرا در مرکز حفظ و اشاعه موسیقی تدریس نمی کنید؟

■ واقعیت این است که درخانه آنطور که دلم می خواهد شاگرد پرورش می دهم. چون به شاگردانم غیر از تعلیم ضرب، درس اخلاق هم می دهم. آنها باید به این تعالیم اخلاقی عمل هم کنند. بنابراین فکر نکنید که من فقط ضرب خالی درس می دهم. بسیاری از شاگردانم به من می گویند: ما در این محفل تنها ضرب زدن یاد نمی گیریم، بلکه شخصیت اخلاقیمان هم متحول شده است. برای ما مایه سعادت است. الحمدلله امام خمینی مسأله موسیقی اصیل را حل کردند. البته در راه صحیح آن. نه اینکه از آن استفاده ناصحیح بشود و موسیقی به صورت لهو و لعب درآید. این موسیقی حرام است و مورد قبول نیست. به نظر من برای گروه های مختلف باید کنسرت های زیادی برپا شود، تا توده مردم با موسیقی آشنا شوند و برگزاری کنسرت موسیقی اصیل ایرانی در خارج اثر بسیار

□ از استاد تهرانی می گفتید.

■ بله، بنده در راه هنر این طور خدمت کردم. موقعی که استاد، بنده را برای تدریس به هنرستان معرفی کردند، مدت بیست سال بدون حقوق تدریس کردم. یعنی تا موقعی که استادم زنده بود، من حقوق ایشان را قبول نکردم و گفتم که این حقوق به خود ایشان تعلق دارد. بعد از وفات ایشان برای حقیر حقوقی تعیین کردند. یادم هست موقعی که ایشان در بیمارستان بودند، یک روز دکتر پس از معاینه استاد گفت: «کی می خواهد حسین دیرتر بمیرد؟ او به خون احتیاج دارد.» عده زیادی هم پشت در اتاق استاد جمع شده بودند، ما دیدیم وظیفه شاگردی را باید اینجا انجام هم دادیم.

قبلا هم ایشان گروه تنبکی راه انداخته بودند و به بنده امر فرمودند که در این گروه بروم تنبک بزنم. تا قبل از انقلاب ما در این گروه کاری کردیم. بعد با آن گروه برنامه های زیادی در داخل کشور و در خارج از کشور اجرا کردیم.

□ قبل از انقلاب؟

■ بله، چون بعد از انقلاب گروهی در کار نبود. بعد از انقلاب در دهه فجر سابق بود که ما با چند شاگردی که در منزل به آنها درس می دهم، برنامه ای اجرا کردیم. آقای دکتر خاتمی وزیر ارشاد هم در مراسم بودند. مثل اینکه از برنامه ای من خوششان آمده بود. برنامه در مدح مولا علی (ع) بود.

بهرحال به نظر من هرکس بخواهد راهی را ادامه بدهد که صحیح باشد بایستی از خواسته های مادیتش بگذرد تا توفیق حق نصیبش شود.

□ به هرحال بعد از استاد تهرانی نام شما...

■ تخیر، تخیر!

□ قطعاً شکسته نفسی می فرمایید. اما فکر می کنید در آینده استقبال هنردوستان از این ساز تا چه حد خواهد بود؟

■ عرض به حضوران آموزش ساز، به معلم خوب بستگی دارد. اگر معلمین خوب باشند، شاگردان هم خوب تربیت می شوند. در مثل است که اگر شما از معلم خوبی بهره مند باشی، مثل اینکه آب را از سرچشمه نوشیده ای. اگر معلمین تنبک خوب باشند، آینده این ساز هم خوب خواهد بود. معلمی فقط تدریس تنبک نیست بلکه هزار بعد دارد. به قول آقای تهرانی، آموختن ضرب ۹۹ چیز دیگر دارد که یکی از آنها فقط زدن است تا بشود ۱۰۰ تا. اگر آنها بیاشند...

□ یعنی همان تهذیب و ترکیه نفس...

■ ایوالله! همین. بله همین است! درست همین است. یک دفعه با استاد تهرانی رفتیم به زیارت حضرت معصومه (س). استاد تهرانی چهار دست و پا رفت جلو تا برویم زیارت. او تا این حد به ائمه اطهار (ع) اعتقاد داشت. ضمناً استاد تهرانی کتابش را در زمان مدیریت آقای حسین دهلوی تهیه کرد. البته آقای ظریف آن موقع آن را به شکل نت درآوردند و بنده هم تدریس آن را به عهده گرفتیم. این کتاب، یک کتاب فرهنگی است که مبنای آن نت بین المللی است. بنده هم یک کتابی نوشته ام که انشاء الله بعداً چاپ می شود و

این کتاب هم توسط آقای دهلوی بازسازی شده است. ریتم های آن هم قرار است نوار شود. و یکی از افتخارات حقیر این است که با استاد ۳۰ سال زندگی هنری داشتم. می دانید همه اش فقط این نبود که برویم و تمرین کنیم و بیاییم. روابط ما عاطفی بوده است. من در این راه قدم زدم و سیر کردم و خیلی چیزها آموختم. این خیلی مهم است. بنده با ایشان «دونوازی» داشتم. یعنی دوتایی در تلویزیون برنامه اجرا کردیم. حالا نمی دانم نوازش موجود باشد یا نه. به نظر من اگر کسی در راه هنر، البته نه از بعد ظاهری بلکه از بعد معنوی مطرح باشد راه خدا را پیموده است. و اگر بخواهد صرفاً از بعد ظاهری مطرح باشد راه شیطانی را پیموده است و در گمراهی غرق شده است. بنابراین معلم همه هنرمندان، خداست. والسلام. چون همه می زنند که به یک چیزی برسند اگر کسی دنبال ظاهر و مادیات برود به جایی نمی رسد.

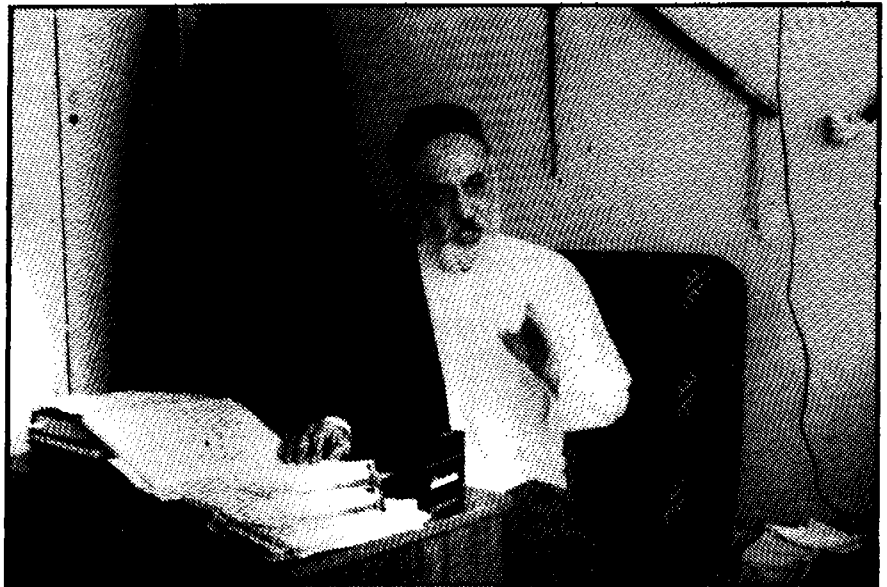
مولوی می گوید:

این جهان کوه است و فعل ما ندا
سوی ما آید نداها را صدا

خلاصه هرچه بکاری همان را درو می کنی.
نیاید غرق در مادیات شد و دل باخته زندگی صوری بود. چون اگر باشی باز به جایی نمی رسی. مثل قوم بنی اسرائیل این که در مقابل حقایق و در مقابل خدا خضوع نکردند و فقط به مادیات توجه داشتند و گوساله را می پرستیدند و در اثر سخت گرفتن، خدا هم بر ایشان سخت گرفت. چون اهل ظاهر بودند به جایی هم نرسیدند و خلاصه هرکس صرفاً به امور ظاهری توجه داشته باشد، آخر و عاقبتی نخواهد داشت.

هنری که مولود مصنوعات عالم ماده است نمی تواند سازنده باشد.

یکی دیگر از افتخارات حقیر این است که ۲۵ سال با استاد پایور همکاری دارم. خداوند این توفیق را به من داده که از کتب ایشان چیزهای زیادی بیاموزم. اخیراً هم از سوی رادیوی فرانسه از ما دعوت کردند که در آنجا برنامه داشته باشیم. در تئاتر «دلای» دوشب برنامه داشتیم. فرانسویها از ما بسیار استقبال



■ نوازنده‌ها فقط نباید به کار نوازندگی اکتفا کنند، آنها باید در همه ابعاد نمونه باشند تا بتوانند بر شنوندگان اثر واقعی خود را بگذارند.

■ هنر، روح را ارشاد می‌کند، مظهر حق است، پس باید معنوی باشد. اگر غیر از این باشد نمی‌تواند ارزش واقعی اش را نشان دهد.

صد هزار سیم و زر داشته باشی، صد هزار کسب و هنر داشته باشی، اگر توکل به خدا نداشته باشی به جایی نمی‌رسی چون اوست که حرکت می‌دهد، اوست که می‌گوید: بزن. انسان اگر يك لحظه توجه کند، می‌فهمد که هیچ‌کاره است و حافظ درباره همین توکل می‌فرماید:

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافری است

راهرو گرسد هنر دارد توکل پایدش
اگر در این راه انسان توکل پیدا کرد، طبیعتاً صبر هم پیدا می‌کند و کسی که در راه هنر سیر می‌کند، نیابست از رنج و عناد و زحمت و بلا بترسد. چون عاشق که نباید از این چیزها بترسد. اگر عاشق واقعی است نمی‌ترسد.

الصبر مفتاح الفرج - صبر کلید خوشبختی است. خلاصه از بزرگان استفاده کنید. به کارگیری این اصول در هر رشته‌ای لازم است.

□ باید رنج طریقت را بر خود هموار کرد.

■ ایواالله!

ناز پرورد تعم نبرد راه به دوست

عاشقی شیوه زندان بلاکش باشد.
کسی که عاشق است باید بلا هم بکشد. بعد از صبر، قناعت است.

□ استاد پس بفرماید هنرآموز شما باید «صمدیدان»

خواجہ عبدالله» را ببیند.

■ بله! البته هرکس به اندازه فهم و شعور و استعدادش. ببینید يك هنرمند، حال هر هنری که دارد باید توکل، صبر و قناعت داشته باشد. مگر ما معتقد نیستیم که هرچه هست به دست اوست. هرچه او خواهد و پس.

چهارم عفت است. عفت به معنای تام کلمه. شخص رونده باید عقیف و پاک‌دامن باشد. خلاصه بنده شهوات نباشد. و به کار ناپسندیده دست نزند: چون طهارت نبود کعبه و بتخانه یکی است نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود.

هنرمندی که مظهر نباشد، نمی‌تواند درست فکر کند. اگر هنرمندی ناپاک شود، فناشدنی است.

پنجم صدق است. رونده راه باید صادق باشد: النجات فی الصدق. باید از جاده راستی بگذرد. و طبق آیه کریمه قرآن کونوا مع الصادقین. همواره با راستگویان مجالست و برخاست کنید. ان الله یحبهم الصادقین. در واقع اگر انسانی به دروغ‌گویی متصف باشد، دیگر کسی از او راستی را نمی‌پذیرد. ششم حسن خلق: حسن خلق که مظهر اعظمش حضرت رسول بوده است.

هفتم: سخاوت. البته این کلام، کلام تمام بزرگان است. سخاوت یکی از صفات خداست. کسی که کسی

■ عرض به حضورتان اولاً موسیقی ایرانی عمیق است. آنهایی که این صحبتها را می‌کنند، عمق مسئله را در نیافته‌اند. اگر به عمق مسئله دقت کنید، می‌بینید که موسیقی ایرانی غم‌انگیز نیست. همین سوال شما را يك خانم ایرانی در نیویورک از من پرسید. ایشان می‌گفتند که موسیقی ایرانی غم‌انگیز است، گریه آور است. من به او گفتم: شما یا چشم گریه نگاه می‌کنید. در صورتی که این گریه عین شادی است. برایش مثال زدم گفتم: وقتی که از آسمان باران می‌بارد آیا زمین سبز و خرم نمی‌شود؟ آیا باران شادی آفرین نیست؟ گریه در وجود انسان شادی به وجود می‌آورد. آیا پس از گریه کردن احساس سبکی نمی‌کنید؟ بنابراین با این دید به امور نگاه کنید. انسانی که نتواند بگرید، در واقع دل سنگی دارد. فاجعه است اگر آدم نتواند رازونیزای بکند و اشکی بریزد.

□ در آموزش ضرب به این نکته اشاره کردید که ۹۹ درصد قضیه برای شما تهذیب نفس است و یک درصد آن تعلیم ضرب. اگر ممکن است در این زمینه قدری توضیح بدهید.

■ یاد گرفتن ضرب و تهذیب نفس دو بالی است که برای پرواز و تعالی در این امر لازم است. پرنده با يك بال نمی‌تواند پرواز کند. اصولاً انسان باید تحرک داشته باشد و سیر کند یعنی مدام در حال رفتن باشد. شما می‌گویید این حرفها چه ربطی به کلاس ضرب دارد. بنده عرض می‌کنم بلی خیلی هم ربط دارد. شاگرد می‌آید و می‌گوید که آقا اگر من ۶ ماه یا يك سال ضرب بزنم، دیگر ضرب زدن یاد می‌گیرم؟ بنده عرض می‌کنم: نخیر، شما باید مدام در حال تمرین باشید. مدام در حال کار باشید تا به يك جایی برسید. شاگرد برای این کار باید نیتش را خالص کند و فقط برای خدا کار کند. برای خدا ضرب بزند و به خدمت بزرگان برسد. و از بزرگان دانش بیاموزد، و هیچوقت از تحصیل کلام فارغ نشود و همیشه دنباله‌رو آن باشد. پیش محققان و بزرگان بروم مولوی فرموده است:

گفت پیغمبر که هر جا می‌رود

باید اول طالب مردی شود

چون اگر در این راه صد هزار هنر داشته باشی،

زیادی در خارجیان و ایرانیان مقیم خارج از کشور می‌گذارد. البته استادان فن باید در این کنسرتها شرکت جویند. متأسفانه در این روزها کلمه استاد، به آسانی به همه گفته می‌شود در صورتی که استاد فقط به کسی گفته می‌شود که يك خدمت هنری و فرهنگی کرده باشد. نوازنده‌ها فقط نباید به کار نوازندگی اکتفا کنند، آنها باید در همه ابعاد نمونه باشند تا بتوانند اثر واقعی خودشان را بگذارند. آنها در واقع الگو و سبیل اجتماع هستند. باید همیشه يك قدم جلوتر از اجتماع گام بردارند. پس بنابراین هنرمند دنباله‌رو دارد و باید خودش يك الگویی باشد تا بتواند اثر بگذارد. مخصوصاً شاگردان اعمال استاد را زیر ذره بین می‌گذارند. بنابراین هنر، روح را ارشاد می‌کند، مظهر حق است، پس باید معنوی باشد. اگر غیر از این باشد نمی‌تواند ارزش واقعی اش را نشان دهد. هنرمند هنرش را ارائه نمی‌دهد تا خودی نشان دهد.

بنابراین اگر کسی لیاقت معلمی نداشته باشد، جامعه اش را به فساد می‌کشد. ما می‌توانیم انسانها را با موسیقی به راه حق و حقیقت هدایت کنیم. مگر چه عیبی دارد. مگر آدم نمی‌تواند با موسیقی به جایی برسد؟ بزرگان می‌گویند ارزش هر هنرمندی در میزان هیجانی است که در تماشاچی به وجود می‌آورد. این هیجان، معدل کار هنرمند است. مثل عشق می‌ماند. خلاصه باید شاگردی کرد. من خودم سی سال شاگردی کردم حتی برای استاد سبزی خوردن و نان هم می‌خریدم و می‌دادم در خانه‌شان. نه يك روز و دو روز و پنج روز، بلکه سی سال. هر روز هم با هم تماس داشتیم. مثل پدر و پسر بودیم. یعنی من عاشقش بودم و او هم واقعاً مثل بچه اش دوست داشت و من افتخار می‌کردم که چنین پدر روحانی دارم. یعنی واقعاً پدر روح من بود. و روح مرا پرورش داده است. بزرگ بود و خدا هم این توفیق را به من داده بود که به او خدمت کنم.

□ استاد، نظر شما در مورد این سروصدهای اخیر چیست که می‌گویند موسیقی اصیل ایرانی هیچ تحرکی ایجاد نمی‌کند و هیچ تحولی پیدا نکرده، غم‌انگیز است و...



- می توان انسانها را با موسیقی نیز به راه حق و حقیقت هدایت کرد.
- استاد تهرانی پدر روح من بود و روح مرا پرورش داده است.
- کسی که دست به ساز می برد، باید مطهر باشد تا بتواند به تطهیر جامعه کمک کند.

ممسک باشد به جایی نمی رسد. مرد بخیل و حسود از نزد بزرگان مردود است. صفت سخاوت از حضرت حق است که سعدی می فرماید:

شرف مرد به وجود است و کرامت به سجود
هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود
ای که در نعمت و نازی به جهان غره مشو
که محال است در این مرحله امکان خلود
هشتم امانت. شخص رونده باید از خیانت احتراز کند. من به هر کسی که ضرب یاد می دهم، به او می گویم که من راضی نیستم این ساز را در راه فساد به کارگیری. در واقع این امانتی که من به او می دهم، دوست دارم در راه اعتلای فرهنگ و در راه حقیقت و هدایت انسان ها به کار ببرد. مثلاً دوست ندارم با این ساز رقص برقصد. دوست ندارم ریتمهای سبک بزنند. شخصی که به خیانت متصف شد از درجه اعتبار ساقط است و قدمی در این عرصه نتواند گذاشت و اهل کمال به چشم تکمیل به او نگاه نمی کند. هر کس به زیور امانت آراسته نباشد، در صف مردان، مانند زنان بی عفت باشد. حافظ فرموده است:

آسمان بار امانت توانست کشید
قرعه فال به نام من دیوانه زدند
نهم خدمت است. شخص رونده باید خادم درویشان و خدمتگزار ایشان باشد. و در واقع باید خدمت همه انسانها را سرلوحه زندگیش قرار دهد و در این صورت عامه مردم یعنی همه انسانها با میل و رغبت با او برخورد می کنند. شخص کاهل و تن پرور از بزرگان دوری کند و عقلاى هر دیار با وی نشینند.

گر تو خواهی در جهان فرخندگی
بندگی کن بندگی کن بندگی
مقام خدمت، بلند است. چون خدمت کردن خیلی مهم است. گویند پادشاهی قرزند خویش را نصیحت کرد که چون روزگار اقبال تو برگردد و زمان دولت بزرگی منقضی شود باید که از خدمت عار نداری و طریقه بندگی فرو نگذاری که عین بزرگی است. دهم، علم است که هر رونده ای باید پی تحصیل علم برود و به اندازه دانش و معرفت خویش بیاموزد. علم بالی است مرغ جانت را
بر سپهر او ببرد روانست را
دل بی علم چشم بی نور است
مرد نادان ز مردمی دور است

مهارت دارید؟
پازدهم، شباب و جوانی است. هر کس که می خواهد راهی را آغاز کند - چه در هنر و چه در مقولات دیگر - باید در ایام شباب و جوانی باشد که بتواند آن مشقات راه را تحمل کند و ادامه بدهد و به نظر این حقیر به این صفات متصف باشد به هیچ دارویی نیاز ندارد به نظر بزرگان شفا پیدا می کند و

این ریتمها را تهیه کنم.
□ استاد اگر حرف خاصی برای گفتن دارید، ما مشتاق شنیدنش هستیم.

■ بازهم می گویم موسیقی در باطن قطعاً يك اثری می گذارد و آنچه که اثر واقعی بر آدمی می گذارد، آهنگهای خوب و عالی روح پرور است که می تواند انسان را به اصطلاح به کمال برساند. ولی آنچه که مسلم است موسیقی در هر انسانی هیجانی بوجود می آورد. موسیقی ما را تکان می دهد. اما موسیقی عمیق، خوب است. حتی در صدر اسلام هم موسیقی بوده است. استفاده از موسیقی در جنگها برای تهییج احساسات وجود داشته است. اگر توانستی با موسیقی نفس مطمئنات را قوی کنی این موسیقی الهی است وگرنه شیطانی است. موسیقی واقعاً تصویرکننده است. موسیقی غرب هم، جامعه غرب را تصویر می کند که تا این حد مبتذل و شرم آور است. موسیقی خوب است، اما کدام موسیقی؟ مثلاً نغمه حضرت داوود انسان را به واقعیت خودش نزدیک کند که باز مولوی اشاره می کند:

نغمه های اندرون اولیا
اولاً گویند که ای اجزای لا
همه این عالم کون و مکان مشغول به ذکر خدا
هستند. انسانهایی که عمیق هستند و عمیق فکر می کنند، قطعاً در خاموشی بسر می برند و در عین خاموشی می توانند چیزهایی بیافرینند و این جوش و خروشهای باطن در اثر درس و مدرسه نیست. این شور باید در خود انسانها پیدا شود و از طریق معلومات رسمی و حرفه ای به دست نمی آید. اما متأسفانه در این راه عده ای اسیر لقمه اند. اسیر لذت، اسیر مادیاتند. اینها نمی توانند خدمتگزار باشند.
□ با تشکر از شما، از محضرتان کسب فیض کردیم.

■ بهر حال من در این مصاحبه حرفهای دلم را زدم. و نخواستم حرفهایی که معمولاً در هر مصاحبه ای زده می شود، بگویم.
□ ما هم مشتاق همین حرفها بودیم. با تشکر مجدد!

انسان می شود و به قول حضرت موسی (ع) می فرماید: مرد در وطن قراری ندارد بایست حرکت کند تا به مقامی برسد. سنگ در معدن ارزشی ندارد، الماس موقعی که تراشیده می شود ارزش می یابد. در اثر حرکتی که از معدن صورت می گیرد، الماس، الماس می شود. انسان که کمتر از آن نیست. پس اگر انسان حرکت کرد و افکار مطهر داشت و کلام بزرگان را بکار بست، انسان واقعی است.

□ استاد، از کلام گرم و پر بار تان مستفیض شدیم. اما نگفتید تا به حال چه قطعاتی ساخته اید؟

■ پانزده قطعه ساخته ام. بهترین آن همان «روح نما» بود که دویست مرتبه هم اجرا شد و به لطف خدا مورد قبول هم واقع شد. شب اول که اصلاً ما می ترسیدیم آن را اجرا کنیم. چون موضوع يك موضوع داستانی بود که این حرکات بایست با ریتم به شنونده یا بیننده منتقل می شد. این کار خیلی مشکل بود. ما برای اولین بار بود که این کار را کردیم. به هر حال کار جدیدی بود. همان شب اولی که این کار اجرا شد، مردم به گریه افتادند. خدا شاهد است که فکر نمی کردیم از ما این همه استقبال کنند. چون مردم هم انتظار نداشتند که با ضرب، ملودی بشنوند.

□ استاد چرا تك نوازی تنبک کم است؟

■ عرضم به حضورتان که باید روندگان کار را ادامه دهند تا به مرحله ای برسند که بتوانند تك نوازی کنند. البته تك نوازی این ساز علیرغم سادگی از سازهای دیگر مشکل تر است. چون آن سازها ملودی دارند، روندی دارند که می توانند تماشاچی را جلب کنند و این ملودی گوش را بیشتر نوازش می دهد. اگر بخواهیم سلورا که در قالب ریتم است در ضرب تجربه کنیم، باید مؤانست بیشتری با آن داشته باشیم.
□ راستی استاد در نواختن چه سازهای دیگری مهارت دارید؟

■ عرض کردم من ساز قره نی می زدم و به خاطر ضرب بود که قره نی می زدم. دایی من ساز قره نی می زد و من به نواختن این ساز تمایل پیدا کردم. الان هم اگر هنری دارم بیشترش را مدیون همان ساز هستم. یعنی براساس اطلاعاتی که آن ساز به من داد توانستم